

پیش‌تر در تاریخ ادبیات خواندیم که گلستان سعدی از نمونه‌های والای نثر مسجع است. سعدی (۶۹۱-۶۰۶) سخنور نامدار قرن هفتم این کتاب را در سال ۶۵۶ هـ. ق به رشته‌ی تحریر کشید. گلستان مشتمل بر حکایات آموزنده و اشعار نغز در موضوعات مختلف است و هشت باب دارد. بخشی از مقدمه‌ی گلستان را به‌عنوان نمونه‌ی برجسته‌ی نثر مسجع و فنی با هم می‌خوانیم.

## چگونگی تصنیف گلستان

یک شب، تأمل ایام گذشته می‌کردم و بر عمرِ تلف کرده تأسف می‌خوردم و سنگ سراج<sup>۱</sup>\* می‌دل به الماس<sup>۲</sup>\* آب دیده<sup>۳</sup> می‌سفتم و این بیت‌ها مناسب حال خود می‌گفتم:

هر دم از عمر می‌رود نفسی      چون نگه می‌کنم، نمازند بسی  
 ای که پنجاه رفت و در خوابی      مگر این پنج روز دریابی<sup>۴</sup>\*  
 خجل آن کس که رفت و کار نساخت      کوس رحلت<sup>۵</sup>\* زدند و بار نساخت  
 خوابِ نوشین بامدادِ رحیل<sup>۶</sup>\*      باز دارد پیاده را ز سبیل<sup>۷</sup>\*  
 هر که آمد، عمارتی نو ساخت      رفت و منزل به دیگری پرداخت  
 وان دگر پخت هم چنان هوسی<sup>۸</sup>\*      وین عمارت به سر نبرد کسی  
 یار ناپایدار دوست مدار      دوستی را نشاید این غدار<sup>۹</sup>\*  
 نیک و بد، چون همی بیاید مُرد      خُنک<sup>۱۰</sup>\* آن کس که گوی نیکی برد...  
 عمر برف است و آفتاب تموز<sup>۱۱</sup>\*      اندکی ماند و خواجه غره<sup>۱۲</sup>\* هنوز<sup>۲</sup>  
 ای تهی دست رفته در بازار      ترسمت پُر نیاوری دستار<sup>۱۳</sup>\*  
 هر که مزروع<sup>۱۴</sup>\* خود بخورد به خوید<sup>۱۵</sup>\*      وقت خرمنش خوشه باید چید<sup>۴</sup>

بعد از تأمل<sup>۱۶</sup>\* این معنی، مصلحت آن دیدم که در نشیمن عزلت<sup>۱۷</sup>\* نشینم و دامن از صحبت فراهم چینم<sup>۱۸</sup> و دفتر از گفته‌های پریشان بشویم و من بعد پریشان نگویم:

زبان بریده به کُنْجی نشسته صُمُّ بکم<sup>۱۹</sup>\*      به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم<sup>۲۰</sup>



تا یکی از دوستان که در کجاوه\* انیس\* من بودی و در حجره جلیس\*، به رسم قدیم  
از در درآمد. چندان که نشاطِ ملاعبت\* کرد و بساطِ مداعت\* گسترده، جوابش نگفتم<sup>۷</sup> و  
سر از زانوی تعبد\* برنگرفتم. رنجیده نگه کرد و گفت:

کنونت که امکان گفتار هست      بگوی ای برادر، به لطف و خوشی  
که فردا چو پیک اجل در رسد      به حکم ضرورت زبان درکشی<sup>۸</sup>

کسی از متعلقان \* مَنَسَّ بِرَحْسَبٍ واقعہ مطلع گردانید کہ : « فلان عزم کرده است و نیت جزم \* ، کہ بقیت عمر معتکف \* نشیند و خاموشی گزیند . تو نیز اگر توانی ، سر خویش گیر و راه مجانبت \* پیش . » گفتا : « به عزتِ عظیم و صحبتِ قدیم کہ دم بر نیارم و قدم بر ندارم ، مگر آن گہ کہ سخن گفته شود بہ عادتِ مألوف \* و طریق معروف کہ آزدن دوستانِ جہل است و کفارتِ \* یمین \* سهل و خلافِ راهِ صواب است و نقضِ \* رای اولوالالباب \* : ذوالفقارِ \* علی در نیام \* و زبان سعدی در کام \* » :

زبان در دہان ای خردمند ، چیست ؟ کلیدِ درِ گنجِ صاحبِ ہنر  
 چو در بستہ باشد ، چہ داند کسی کہ جوہر فروش است یا پیلہ ور \* ؟  
 \* \* \*

اگر چہ پیش خردمند ، خامشی ادب است

بہ وقتِ مصلحت آن بہ کہ در سخن کوشی

دو چیز طیرہ \* ی عقل است : دم فرو بستن

بہ وقت گفتن و گفتن بہ وقت خاموشی

فی الجملہ \* ، زبان از مکالمہ ی او در کشیدن قوتِ نداشتن و روی از محادثہ \* ی او

گردانیدن مروّت ندانستم کہ : یارِ موافق بود و ارادت ، صادق :

چو جنگِ آوری ، با کسی بر ستیز کہ از وی گزیرت \* بود یا گریز

بہ حکم ضرورت سخن گفتیم و تفرّجِ کنان بیرون رفتیم ؛ در فصلِ ربیعی کہ صولتِ \*

برد \* آرمیدہ بود و اوانِ \* دولتِ و رد \* رسیدہ :

اولِ اردی بہشت ماهِ جلالی \* بلبلی گویندہ بر منابرِ \* فُضبان \*

بر گلِ سرخ از نمِ اوفتادہ لالی \* ہم چو عرقِ بر عذارِ \* شاہدِ غُضبان \*

شب را بہ بوستانِ یکی از دوستانِ اتّفاقِ مَبیت \* افتاد . موضعی خوش و خرم و

درختانِ درہم ؛ گفتی کہ خردہ ی مینا \* بر خاکش ریختہ و عقدِ \* ثریا از تاکش \* در آویختہ :

رَوْضَةُ مَاءٍ نَهْرَهَا سَلْسَالُ \* دَوْحَةُ سَجْعُ طَيْرِهَا مَوْزُونُ ۱۱

آن پر از لالہ ہای رنگارنگ وین پر از میوہ ہای گوناگون

باد در سایہ ی درختانش گسترانیدہ فرشِ بوقلمون \*

بامدادان کہ خاطرِ باز آمدن بر رایِ نشستن غالب آمد ، دیدمش دامنِ گل و ریحان \* و

سنبل و ضیمران\* فراهم آورده و آهنگ رجوع کرده. گفتم: گل بستان را - چنان که دانی - بقایب و عهد گلستان را وفایی نباشد و حکیمان گفته اند: «هرچه نباید، دلستگی را نشاید.» گفتا: «طریق چیست؟» گفتم: «برای زُهرت\* ناظران و فُسحت\* حاضران، کتاب گلستانی توانم تصنیف کردن\* که بادِ خزان را بر ورق او دست تطاول\* نباشد و گردش زمان، عیشِ ربیع آن را به طیش\* خریف\* مبدل نکند»:

به چه کار آیدت ز گل طبقی؟ از گلستان من ببر ورقی  
 گل، همین پنج روز و شش باشد وین گلستان، همیشه خوش باشد  
 حالی که من این حکایت بگفتم، دامن گل بریخت و در دامنم آویخت که: «الکَرِیمُ اِذَا  
 وَعَدَ وَفَى!»<sup>۱۲</sup> فصلی در همان روز اتفاق بیاض\* افتاد<sup>۱۳</sup> در حُسن معاشرت و آداب محاورت،  
 در لباسی که متکلمان را به کار آید و مترسلان\* را بلاغت بیفزاید. فی الجمله از گل بستان  
 هنوز بقیّتی مانده بود که کتاب گلستان تمام شد... .

گلستان سعدی

به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی

## توضیحات



- ۱- اشک چشم که در شفاقیّت و درخشندگی و برندگی و تأثیر مانند الماس است.
- ۲- روزهای کوتاه عمر مانند برف است در برابر آفتاب تابستان که عمر آن زود سپری می‌شود. اندکی از عمر باقی مانده در حالی که صاحب آن هم چنان غافل و مغرور است. «و» در مصراع اول، در معنای «مقابل و برابر» است.
- ۳- ای کسی که با دست خالی به بازار رفته‌ای، یقین دارم که با دستان خالی نیز باز خواهی گشت. ترسم: یقین دارم.
- ۴- کسی که محصول خود را پیش فروش کند، هنگام برداشت نیازمند دیگران می‌شود.
- ۵- گوشه نشینی اختیار کنم.
- ۶- آن که خاموش و کر و گنگ در گوشه‌ای نشسته است، از کسی که مهار زبان خویش را در اختیار ندارد، بهتر است.
- ۷- هر قدر زمینه‌ی شوخی و خنده را فراهم کرد، به او پاسخی ندادم.
- ۸- زبان در کشیدن یعنی خاموش شدن.

- ۹- سرخویش گرفتن یعنی دنبال کار خود رفتن.
- ۱۰- درست نیست که شمشیر علی (ع) در غلاف بماند (در پیکار با دشمنان از آن استفاده نشود) و سعدی نیز سکوت اختیار کند (سخنان زیبا و مفید نگوید).
- ۱۱- بوستانی که آب جویبارش خوش گوار و درختستانی که آوای پرندگانش خوش و آهنگین بود.
- ۱۲- جوان مرد وقتی وعده دهد، وفا کند.
- ۱۳- در همان روز، پاک نویس کردن یک فصل از گلستان میسر شد.



## خودآزمایی

- ۱- مقصود از عبارتهای زیر چیست؟
- «سنگ سراجهی دل به الماس آب دیده میسُفتم.»
- «خاطرِ باز آمدن بر رای نشستن غالب آمد.»
- ۲- سه نمونه از سجعهای زیبای متن را بیان کنید.
- ۳- سعدی برای گلستان چه فوایدی برشمرده است؟
- ۴- دو مورد از ضربالمثلها یا تمثیلهایی را که در متن درس به کار رفته است، پیدا کنید و بنویسید.
- ۵- سه نمونه از عبارتهای درس را که نشان دهندهی سبک خاص سعدی است، بیان کنید.